

فصلنامه آفاق

سال هفتم، شماره ۲۵ و ۲۶، خزان و زمستان ۱۳۹۰

گزارش کتاب

جامعه مدنی

سید حبیب الله طاهری

اسم کتاب: جامعه مدنی

نویسنده: دکتر حمید مولانا

انتشارات: تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

چاپ: اول ۱۳۸۲

تعداد صفحات: ۲۴۴

این کتاب با پیشگفتاری از سوی ناشر شروع می شود و دارای یک مقدمه و شش فصل است و فصول آن از این قرار است:

۱. بحث در مورد جامعه مدنی
۲. غرب در جستجوی جامعه مطلوب
۳. مفهوم جامعه مدنی
۴. جامعه مدنی و دموکراسی
۵. جامعه مدنی و جهانی سازی
۶. جامعه مدنی در عمل و تجربه

بحث در مورد جامعه مدنی

وقتی جنگ سرد بین دو قطب شوروی و آمریکا به پایان رسید؛ و امید صلح صحنه بین المللی را فرا گرفت، غربی ها به ظهور «جامعه مدنی» و «جهانی جدید» امیدوار شدند؛ اما بحران های بعد از آن، خوشبینی اولیه را به بدبینی و ناامیدی تبدیل کرد.

در غرب، مدنیت و جامعه مدنی در قرن بیستم مورد حمله و تجاوز دو نوع فکر و سیاست قرار گرفت. حمله و هجوم اولی را زمامداران و احزاب مستبد سوسیالیست و کمونیست صورت دادند و تهاجم دومی را دولت های محافظه کار و افراطی.

احزاب سوسیالیست و کمونیست سازمان های مدنی موجود در غرب را مانعی برای تحصیل قدرت اجتماعی می دیدند و دولت های افراطی و محافظه کار به جز فرد و دولت به چیزی دیگر اعتقاد نداشتند.

از اوایل قرن نوزدهم به این سو نزدیک دو قرن اندیشه اجتماعی و سیاسی غرب توجهی به مفهوم، معنی و اولویت جامعه نداشت. دولت، بروکراسی، احزاب، امپراطوری و اقتصاد، مقولات و موضوعات روز اندیشمندان بودند.

از اواسط قرن بیستم نظریه پردازان و متفکران غرب متوجه مفهوم «جامعه» شدند و اثر جامعه مدنی ترویج و توسعه پیدا کرد؛ به گونه ای که آثار مربوط به جامعه مدنی یکی از بزرگترین گروه نوشته ها و مطالعات علوم اجتماعی غرب در آخر قرن بیستم بوده است. مفهوم جامعه مدنی که در آن اقتصاد و فعالیت های اقتصادی و نهادهای مربوط به آن از سیاست و دولت جداست یک پدیده کاملاً سرمایه داری و غربی است.

جامعه مدنی یک تصور، یک فکر و عقیده و یک نظریه روشنفکرانه در غرب است که ریشه در رنسانس اروپا و بیداری آن قاره دارد. جامعه مدنی، اروپای مدرن را از اروپای قرون وسطی جدا می کند. جامعه مدنی بخشی از فرهنگ غربی است و یکی از روزه های غرب در جستجوی جامعه مطلوب است.



بی هنجاری و نابسامانی یکی از مشخصات جامعه مدنی غرب شده است. خشونت، گسیختگی خانواده، انزواگرایی، اعتیاد به مواد مخدر که روزگاری محدود به گروه های ویژه بود، اکنون در سطح ملی و جهانی متداول شده است. برنامه ها و نقشه های نخبگان اقتصادی و سیاسی و تکنولوژیک نظام جهانی امروز با ترویج نظام مصرفی و دنیای مادیات و فرآورده های صنعتی آن، اکثر ساکنان دنیا را به فقر مادی و معنوی انداخته است. این فرهنگ انحطاطی باعث شده است که افراد حتی در کشورهای ثروتمند غرب در یک حالت ناامنی زندگی کنند.

غرب در جستجوی جامعه مطلوب

برای درک جامعه مدنی و عملکرد آن در غرب، لازم است که در مرحله اول مفهوم جامعه و تلاش و جستجوی تمدن غرب برای جامعه مطلوب مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. قرنها است که فلسفه سیاسی و اجتماعی غرب به دو موضوع تکیه کرده است:

جامعه و رهبری. جامعه ای که زایل شد و جامعه ای که پدید آمد و رهبرانی که رفتند و رهبران دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند. مفهوم جامعه مدنی یکی از آخرین بخش های نگاشته شده در مجموعه جوامعی است که در غرب به دوره صنعتی شدن مربوط بوده و مکمل فلسفه سیاسی هگل می باشد.

از جامعه سیاسی افلاطون تا جامعه سیاسی هابز، لاک و روسو تمدن غرب به طور مداوم به دنبال یک جامعه مطلوب و در بسیاری موارد در جستجوی یک جامعه ایده آل و فاضله بوده است، اما این گونه جوامع در غرب به کنار گذاشته شده و تحت اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی صحبت از جامعه کوچک تر مثل جامعه اروپا می شود.

در سده قبل مفهوم جامعه در ممالک غرب و در کاربرد روزمره خود، یک بعد و معنای جغرافیایی نیز به خود گرفته است که اغلب به اجتماعات محلی اطلاق می شود از این رو در اروپا مفهوم «ملت» و «قوم» بر جامعه تسلط داشت. فقط در دهه

های اخیر است که مفاهیم «جامعه اروپا» «جامعه مدنی» زبانزد روشنفکری و برخی از مردم عادی شده است.

تمدن غرب در بین همه تمدن‌ها جنگ جوترین، نظامی‌ترین و فرهنگ سازترین تمدن‌ها بوده است. اظهار این موضوع، انکار ابعاد فرهنگی، هنری، علمی و دینی تمدن غرب نیست؛ بلکه تأکید بر این است که به اعتراف و تصدیق اغلب تاریخ‌نویسان و متفکران خود غرب، تمدن غربی بیش از عوامل دیگر، با موضوع جنگ و ارزش‌های نظامی ارتباط پیدا می‌کند. اندیشه و فلسفه اجتماعی و سیاسی غرب نیز زاینده جنگ و ماجراجویی‌های نظامی است.

در غرب از دوران قرون وسطی تا تاریخ معاصر وقتی آثار و افکار اندیشمندان بزرگ غرب را درباره اجتماعات و نظریه پردازان جوامع مطالعه می‌کنیم، کمتر نوشته‌ای است که در آن ابعاد و آثار جنگی و نظامی و ارزش‌های مربوط دیده نشود. تغییرات اجتماعی و سیاسی این متفکران با تصادم و رویارویی جنگی جوامع اروپا همراه بوده است.

جوامع جدید در اروپا و آمریکا همیشه پس از جنگ و در نتیجه جنگ ایجاد شده‌اند و انحطاط و سقوط آن‌ها اغلب با جنگ و اختلافات و درگیری‌های نظامی سروکار داشته است.

آمریکا در سه قرن گذشته به طور متوسط بیش از هر کشور دیگر در دنیا وارد جنگ و جدال شده است و در تمام این صحنه‌ها کوشش کرده است که مفهوم و ارزش‌های جامعه سیاسی خود را تعریف و تبیین کند.

همان‌طور که جنگ در طول تاریخ اروپا باعث سقوط اجتماعات خویشاوندی شده است، جنگ و سازمان‌های نظامی تحت فرهنگ و دیوان‌سالاری اروپا و آمریکا از بزرگترین عوامل همبستگی جوامع غرب باقی مانده است.

جنگ دوم جهانی و جنگ سرد با شوروی سابق توانست نخست جامعه آمریکا را از بحران اقتصادی خارج کرده سپس جوامع غربی را از پراکندگی و چنددستگی



سیاسی حفظ کند. یکی از بزرگترین عوامل سیاسی و اقتصادی در طول تاریخ آمریکا و یکی از بنیادی ترین مواضع حفظ وحدت در جامعه سیاسی آمریکا جنگ و دفاع در برابر دشمن عینی و فرضی بوده است. جامعه نظامی یک جامعه بدون خویشاوندی، سیاست و مذهب نیست؛ ولی جامعه ای است که در آن ویژگی نظامی بر اجتماع تسلط دارد. در جامعه نظامی یکی از اهداف اصلی کوشش برای تصرف سرزمین های جدید و مرزهای جدید سیاسی و جغرافیایی است.

ظهور جنگ های نامحدود در جوامع غربی در قرن های شانزدهم و هفدهم باعث نگرانی بسیاری از اندیشمندان و متفکران این قاره شد و دقیقاً در همین دوره است که جوامع اروپا برای اولین بار به لزوم قانون بین المللی در مورد جنگ پی برد.

با انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم مسأله جنگ در جوامع اروپایی به مرحله تازه ای می رسد. انقلاب فرانسه نه تنها به دخالت مردم در امور حکومتی و سیاسی مشروعیت داد بلکه مسأله شهروندی و تابعیت در یک نظام سیاسی در جامعه را مطرح کرد. با انقلاب فرانسه جامعه نظامی در غرب جای خود را به جامعه سیاسی داد؛ ولی جامعه سیاسی که پدیده جدیدی در غرب به شمار می رود، هیچ وقت خود را از اصول جنگی جامعه جدا نکرد.

نوگرایی و توسعه سیاسی و اقتصادی غرب و مطالعه برای یک جامعه سیاسی، انقلابی و مدنی، بدون توجه به فلسفه و تاریخ جوامع نظامی و رشد و تکامل آن ها بسیار ناقص می باشد. ایدئولوژی و اخلاق سوسیالیسم و کمونیسم در سال های بعد از انقلاب فرانسه فوق العاده با این افکار نظامی و جنگ آمیخته شد.

در غرب حکومت با ادعای تسلط بر قدرت به وجود آمده است. علی رغم گفتمان هایی که از زمان افلاطون تا به امروز درباره عدالت، آزادی و مساوات در

حکومت ها و دولت ها می شود، اندیشمندان غرب در این که پایه جامعه سیاسی بر قدرت بنا شده است، همفکر می باشند.

مفهوم جامعه مدنی

جامعه مدنی یکی از مفاهیم کلیدی اندیشه سیاسی غرب است. مفهوم جامعه مدنی تلاشی است برای جست و جوی جامعه ای که در آن حقوق دولت و افراد از یکدیگر متمایز می باشد.

اصل تفحص درباره جامعه و جست و جو برای جامعه ایده آل و مطلوب که دنیای غرب به دنبال آن بوده است، از مطالعات تطبیقی بسیار مهم به ویژه بین عرب و اسلام می باشد.

مفهوم واژه ضد اجتماعی نه تنها در فرهنگ و لغات اسلام وجود ندارد، بلکه هیچ مدرکی نیست که نشان دهنده وجود چنین تفکری در بین مسلمانان یا تاریخ آنان باشد. اگر چه در اسلام منافات سیاسی وجود داشته ولی برخوردهای اجتماعی در مفهوم امت بسیار ناچیز بوده است. این به خاطر عدم نژادپرستی، قومیت گرایی و ناسیونالیسم در مفاهیم و آیین اسلام است. و همین، یکی از تمایزهای اساسی بین تاریخ تمدن غرب و تاریخ اسلام به حساب می آید.

در غرب مفهوم جامعه مدنی داستان و تاریخ طولانی دارد ولی از قرن نوزدهم به بعد موضوع جامعه مدنی به عنوان چارچوب فکری برای تحلیل رشد جوامع مدرن اروپایی و دیگر کشورهای صنعتی از بحث انگیزترین موضوعات فلسفی و جامعه شناسی بوده است. به عقیده هگل همان طور که دولت عامل تشکل ارتباط جامعه است جامعه مدنی بر عکس آن شامل علایق و فعالیت های فردی و گروهی بوده، وحدت بین این دو از طریق چندین نهاد سربر می آورد. به عقیده او دولت از جامعه مدنی که جامعه ای دارای حاکمیت و قوانین است جدا می باشد.

در سده بیستم میلادی مفهوم جامعه مدنی با مفهوم دموکراسی در غرب مترادف شده و ابعاد مهم آن به شرح ذیل توصیف گردیده است:



۱. فردگرایی، ۲. سکولاریسم یا جدایی دولت و سیاست از دین، ۳. زندگی خصوصی، ۴. بازار عرضه و تقاضا، ۵. پلورالیزم و تنوع گرایی، ۶. تشخیص طبقات در اجتماع.

در اندیشه ارسطو جامعه مدنی، یک جامعه سیاسی است و تمایزی میان دولت و جامعه مدنی وجود ندارد. این تمایز در غرب در آغاز قرن هفدهم و در آثار اندیشمندان قرن های بعد شروع شد.

به عقیده ارسطو جامعه مدنی در حقیقت جامعه متمدن و شهروندی است که با جامعه بدوی و غیر متمدن اولیه بشر فرق دارد. درچنین جامعه ای افراد همسان و برابر است و به تناسب قدرت خود در آن شرکت می کنند.

در اواخر قرن هفدهم میلادی مباحث زیادی در اروپا درباره نقش مردم و افکار عمومی در حکومت از یک طرف و موضوع تساهل و تسامح از سوی دیگر صورت گرفت. مطالعه افکار جان لاک در این مورد بسیار اهمیت دارد؛ زیرا آثار و گفتار او درباره تساهل و تسامح در برابر تعصبات دینی، ملی و طائفه ای و همچنین درباره جامعه مدنی قسمت اعظمی از اندیشه های تاریخ معاصر غرب را تشکیل می دهد.

جنبش جامعه مدنی در اروپا از آغاز تا به امروز رابطه مستقیمی با موضوع تعصبات و به ویژه تعصبات جوامع اروپایی دارد. کوشش جان لاک و دیگران در قرن هفدهم برای استقرار جامعه مدنی در حقیقت از بین بردن جامعه تعصبی اروپا بود.

آثار امروزی درباره جامعه مدنی کم تر به موضوع تعصبات اروپایی توجه دارند و بیش تر به خواسته های آزادی و حقوقی در مقابله با این تعصبات می پردازند.

تعصب اروپایی تنها تعصب مذهبی نبود؛ بلکه در اثر وحدت کلیسا با ارتجاعیون و فئودال ها رنگ نژادی، قومی و زبانی به خود گرفت. داستان جامعه مدنی در غرب پیدا کردن راه حل مبارزه با این گونه تعصبات مذهبی، سیاسی و نژادی می باشد. جان لاک برای تشکیل جامعه مدنی و برای متمدن کردن اروپا هم از جهت سیاسی



و هم از جهت مذهبی و دینی تلاش کرد. همان گونه که عقل و خرد باید جایگزین تعصب شود، جامعه مدنی نیز باید جایگزین جامعه استبدادی گردد.

حوزه قدرت باید برای ایجاد جامعه مدنی رسمیت یابد و آن چه مهم است، منافع مردمی می باشد. او اصرار دارد که جدایی کلیسا و دولت شرط اساسی جامعه مدنی است؛ زیرا کلیسا دین مسیحیت نیست بلکه نهادی است که مردم آن را به وجود آورده اند و این نهاد ادعا دارد که می تواند بین فرد و خداوند میانجی گری کند. چنین سازمان و نهادی در اسلام وجود ندارد و این خود یکی از فرق های بزرگ تاریخی بین جامعه اروپا و جامعه اسلامی است.

از نظر کانت و گروهی از روشن فکران اسکاتلندی جامعه مدنی همان اندازه که مدیون خردگرایی جدید می باشد، با اخلاق و وحی الهی نیز سروکار دارد و برای درک و وصول به آن باید به هر دو راه سوق داده شویم.

جامعه مدنی برای متفکران اروپایی تنها موضوع جامعه سیاسی نیست، بلکه مسائل مادی و اقتصادی چون مالکیت زمین و دارایی نیز مطرح می باشد بلکه با آغاز انقلاب صنعتی و گسترش تجارت و بانک ها جنبه مادی و اقتصادی جامعه مدنی محور اصلی جامعه سیاسی می شود.

ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی، دولت و جامعه مدنی را یکی دانست و اظهار داشت که مردم از طریق قراردادهای اجتماعی که بین خود منعقد می کنند، دولت مشروع و منتخب را به وجود می آورند و با آن عهد می بندند.

آدام فرگوسن جامعه مدنی انسانی را با اجتماعات حیوانی مقایسه کرد و اظهار داشت همان طوری که حیوان موجودی است که از حالت ابتدایی به مرحله عالی تر ارتقاء پیدا می کنند، اجتماعات انسانی نیز از طریق جامعه مدنی از بدویت به مدنیت منتقل می شود.

در دهه سوم قرن بیستم آنتونیوگراشی جامعه مدنی را بخش و پارچه ای از دولت می داند که در خدمت تولید است و نخبگان سیاسی و اقتصادی جامعه را به هم



متصل می کند و بدین ترتیب عرصه سلطه گرایی و قدرت طلبی طبقات غالب جامعه گسترش می یابد.

وقتی ما مرزهای قدیم و جدید جامعه مدنی را بررسی می کنیم، یک نتیجه کلی در صفحه اقتصادی تجلی می کند. جامعه مدنی در شناخت متفکران غرب یک فضای عمومی است، ولی در بررسی و مطالعه آن این فضا به تدریج تنگ تر و کوچک تر می شود. در غرب مفهوم جامعه مدنی یک تعریف دقیق و یک مرز معین به خود نداشت و این دوایر موقعی روشن شد که ابعاد اقتصادی جامعه مدنی مورد توجه قرار گرفت. اولین نظریه پردازان و متفکرانی که جامعه مدنی را از دولت جدا دانستند، اندیشمندان اقتصاد سیاسی بودند و در این موضوع هگل از افکار کسانی مانند آدام اسمیت و جمیز استوارت بهره برداری کرد. برای هگل جامعه مدنی از شاهکارهای عصر مدرنیته بود.

به عقیده هگل جامعه مدنی باید هم از طریق تعلیم و تربیت و هم جنبه نهادی سازماندهی شود. جامعه مدنی در تحت لوای نظریات او فضا و بخشی است که این آداب و اخلاق شخصی و فردی با اخلاق همگانی تلفیق و ترکیب شود. مفهوم جامعه مدنی در آثار هگل بسیار پیچیده می باشد و جریانات تاریخی و اجتماعی مختلفی را سیر می کند. جامعه مدنی در نظر او یک جامعه بورژوازی است و در حالی که چنین جامعه ای آزادی های فردی را تامین می کند، ولی از طرف دیگر چنین آزادی های فردی به ویژه در فعالیت های اقتصادی منوط به شرایط بازارها و فعالیت های مادی و مالی می باشد.

مارکس دیدگاه هگل را در مورد جامعه مدنی به ارث برد ولی در آثارش آن را تغییرات اساسی داد. در حالی که هگل دولت را برتر و فایق بر همه چیز تشخیص داد مارکس ادعا کرد که هر تغییری که در جامعه مدنی به وجود آید باید از خود و داخل آن باشد. تحلیل مارکس از جامعه مدنی دو مرحله را در نظر او نشان می دهد؛ اول این که ادعای هگل در مورد همگانی بودن دولت رؤیایی بیش نیست و دوم



این که بررسی و فهم جامعه مدنی فقط در چارچوب اقتصاد سیاسی که مارکس ارائه کرد، امکان دارد.

در اندیشه مارکس جامعه مدنی در نظام سرمایه داری یک عرصه فسادآور است که روابط بین افراد به صورت ابزاری رشد و نمو یافته است. برای مارکس جامعه مدنی نماینده دولت و تعلیم و تربیت و نظریات و خواسته های آن گروهی است که بر جامعه غلبه دارند و مرکز توافق طبقات سرمایه داری بوده بنا به مصلحت و بنا به تقاضاهای زمان و شرایط روز گروه غالب تغییر مسیر می دهند.

از آثار مارکس به خوبی پیداست که وجود جامعه مدنی در طول تاریخ و در تمام جوامع باستانی و قدیم و جدید انکارناپذیر است؛ ولی وجود کامل جامعه مدنی با پیروزی طبقه بورژوازی امکان پذیر است.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ در اروپای مرکزی و شرقی، جامعه مدنی به عنوان حربه ای در مقابل دولت های اقتدارگرا مطرح می شود و بعد از آن، این تحولات شوق جدیدی در اروپا و برخی از کشورهای غیر اروپایی تولید می کند. مفهوم جامعه مدنی بار دیگر سؤال های دیرینه جامعه، دموکراسی و مشارکت را مطرح می کند و نظریات کسانی مانند گراشی، هگل و دیگران در نوشته های اندیشمندان جدیدی مانند یورگن هابرماس مجدداً احیا می شود.

جامعه مدنی و دموکراسی

شکست آمریکا در جنگ ویتنام و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و مشکلات پیچیده و بزرگ حاصل از تئوری های نوگرایی (مدرنیته) در کشورهای افریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین باعث شد که آمریکا در دهه ۱۹۸۰ در استراتژی و تاکتیک سیاست خارجی و جهانی خود تجدید نظر کند. با آغاز ریاست جمهوری رونالد ریگان سیاست ترویج دموکراسی کم حرارت در کشورهای در حال توسعه، جایگزین سیاست حمایت از دیکتاتورها و دولت های نظامی و کودتاچی شد.



سیاست خارجی آمریکا تحت لوای بازگشت به دموکراسی در حقیقت همان اهداف اصلی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اولیه خود را که پس از پایان جنگ جهانی دوم پایه گذاری شده بود دنبال کرد. این سیاست سلطه گرایی آمریکا را کم و بیش، دولت‌های اروپای غربی دنبال کردند و دولت محاذ کار مارگارت تاچر حمایت از «بازارهای آزاد» و «جوامع دموکراسی» را مانند واشنگتن شعار خود قرار داد.

با شروع ریاست جمهوری بیل کلینتون سیاست حمایت از دموکراسی های کم حرارت در واژه جدید «جامعه مدنی» گنجانیده شد. دولت مردان و سردمداران آمریکا طرفدار سرسخت ترویج جامعه مدنی شده بودند. به عبارت دیگر این بار سیاست خارجی آمریکا تصمیم گرفته بود که برای حفظ نخبگان طرفدار خود در کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین و به ویژه شوروی سابق از واژه جامعه مدنی استفاده و بهره برداری کند.

اهداف آمریکا و سیاست های مشابه در اروپای غربی در رابطه با کشورهای در حال توسعه دخالت و نفوذ پیدا کردن در قشر جامعه مدنی و کنترل و راهنمایی عملکرد دموکراسی در این کشورها می باشد. توسعه دموکراسی و جامعه مدنی سعی دارد که کارخانجات و کارگاه های مردم سالاری مورد قبول غرب را در بین نخبگان و مردم و قشرهای مختلف توسعه داده و کنترل نماید.

جا به جایی استراژی سیاست جهانی غرب از حمایت رژیم های استبدادی و اقتدارگرا به نظام های دموکراسی کم حرارت و توافقی از آن جا ناشی می شود که دکترین لیبرالیسم و سرمایه داری غرب با سه تحول اساسی در صحنه جهانی مواجه شده است. اولین تحول، نهضت های مستقل مردم سالار در جهان و به ویژه انقلاب اسلامی در ایران بود که خارج از دایره لیبرالیسم و کمونیسم سعی می کرد الگوی مناسب ویژه به خود را و دموکراسی و مردم سالاری را رشد و نمو داده و توسعه دهد. دومین تحول، سقوط و فروپاشی نظام شوروی و رژیم های وابسته به آن در اروپای شرقی و مرکزی و در نتیجه به خاک سپردن یکی از الگوهای



اصلی مدرنیته غرب در قالب سوسیالیسم بود. تحول سوم، دگرگونی اقتصاد جهان و در حقیقت نقل و انتقال سرمایه و تکنولوژی در سطح جهانی و پدیده جدید به اصطلاح «جهان شمولی» بود.

این سه عامل بیش از هر چیز دیگر باعث گردید که جریان کنترل اجتماعی در دنیا و در سطح ملی و منطقه ای تجدید شود. پیش پرده سناریوی «جامعه مدنی»، «جامعه مدنی جهانی» و «دموکراسی» نقشه های اصلی و تنظیم شده آمریکا و یاران آن در اتحادیه اروپا گردید. دنیای رها شده از یوغ جماهیر شوروی و جهان به اصطلاح جنوب که روزگاری به دنیای سوم مشهور بود باید تحت این استراتژی نجات یافته مهار و کنترل می شدند.

همان طور که زیرساخت های لازم مانند شبکه ارتباطات، مطبوعات، ماهواره و بزرگ راه های اطلاعاتی باید تحت کنترل باشد، به همین ترتیب نیز کنترل قشر تحصیل کرده و بیدار نسل جوان که حال توسعه می باشد، تحت لوای «مشارکت»، «دموکراسی» و «جامعه مدنی» لازمه چارچوب لیبرالیسم نو می باشد.

دخالت های جدید آمریکا در امور سایر کشورها در واقع دخالت های طبقه ای استیلاطلب و سلطه جوی اقتصادی و سیاسی آمریکاست که با تحکیم و برقراری روابط نظامی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با گروه و دستجات قدیم و جدید سعی دارد که آینده جریان سیاسی و نوع مردم سالاری و مشارکت و حکومت را در این کشورها به سلیقه خود تغییر داده از طریق تعویض محیط اجتماعی و تشویق نخبگان متمایل به غرب و نفوذ غیر نظامی، سیستم ثبات مورد نظر جهانی را تحقق بخشد.

دو ابزار مهم سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم برنامه های کمک نظامی و اقتصادی است که از این طریق ترویج و توسعه ارزش های آمریکا و حفظ منافع و امنیت ملی این کشور از طریق نفوذ و ترویج نهادهای دموکراسی و جامعه مدنی مورد پسند و اشنگتن دنبال می شود.



ترس و وا همه نخبگان سیاست خارجی آمریکا این بود که نهضت ها و خیزش های اجتماعی و سیاسی که پایه های مردمی دارند در جست و جوی الگوهای ویژه دموکراسی خود باشند و این الگوها ممکن است با اهداف سیاسی و اقتصادی آمریکا موافقت نداشته باشد. بنابراین تنها وسیله ای رویارویی با نهضت های مردمی و جلوگیری از دموکراسی مورد پسند دیگران ترویج دموکراسی و جامعه مدنی ویژه غرب و آمریکاست. سازمان ملی اعطای دموکراسی در آمریکا و سازمان های دیگری که به موازات آن در دولت های اروپای غربی به همین منظور تشکیل شده است در واقع در جهت سیاست جهانی آمریکا بودند.

تأسیس سازمان ملی اعطای دموکراسی فقط یکی از پروژه های بزرگ سیاست خارجی آمریکا در ترویج سیستم دموکراسی و جامعه مدنی این کشور در خارج بوده است. پروژه های عظیم و مؤثر دیگر در دو دهه اخیر شامل تغییرات کلی در زیرساخت ارتباطات و اطلاعات بین المللی و نقش های جهانی آمریکا در این قسمت بوده است. امروزه در بسیاری از سفارت خانه های آمریکا در خارج علاوه بر وابسته های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی، کارمندانی که عنوان و سمت رسمی آن ها کارمند یا وابسته ای «دموکراسی»، «تکنولوژی»، «اطلاعاتی» و «ارتباطی» می باشند وجود دارند. وظیفه اصلی آن ها جمع آوری و تحلیل اطلاعات لازم، تماس با نویسندگان، خبرنگاران، ناشران، استادان، دانشجویان، هنرمندان و کمک مالی و فنی و تکنولوژی در توسعه ای «جامعه مدنی»، «دموکراسی» و «زیرساخت های اطلاعاتی و ارتباطی» می باشد.

جامعه مدنی و جهانی سازی

در پایان قرن بیستم و آغاز هزاره نو تغییرات مهمی در عرصه جهانی و در زمینه ارتباطات انسانی به وقوع پیوسته است. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد و دگرگونی هایی در زمینه پیمان ها و کشمکش های فرهنگی و سازمانی، مستلزم بازنگری در چگونگی طبیعت جوامع در محدوده ی روابط بین المللی است. به همین

جهت گروهی از دولت مردان، نویسندگان و کارشناسان امور بین المللی و سیاست جهانی موضوع جامعه مدنی جهانی را که در آن مردم مستقیماً و در سازمان های غیر دولتی ملی و منطقه ای و بین المللی به طور مشترک در امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و محیط زیست مشارکت دارند، مطرح کرده اند.

موضوع جامعه مدنی جهانی نیز مانند مسئله جامعه مدنی در غرب و به ویژه جناح لیبرال و هواداران آن در اروپای غربی متداول شده است و هدف آن بسیج سازمان ها و گروه های غیر دولتی به عنوان فضای مستقل و اظهار نفوذ در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جهان امروز می باشد.

تکوین جامعه مدنی در سطح جهانی به چند علت قابل تأمل و تردید می باشد. نخست این که مفهوم خود جامعه در غرب با ابعاد زبان، نژاد، قومیت و جغرافیا آمیخته می باشد و در مرحله دوم انگیزه ای معنوی و مادی که بتواند این مجموعه جوامع را در سایه یک بستر عالی تری به همبستگی و ارتقاء سوق دهد، در نظام کنونی جهانی قابل مشاهده نیست.

بنابراین تفکر هر گونه جامعه مدنی جهانی تحت شرایط جهان شمولی امروزی دنیا و درغیبت یک تعریف جامع از خود جامعه، بی فایده است.

موضوع جامعه مدنی جهانی بالطبع، رویارویی و کشاکش و یا نزدیکی تمدن ها را مطرح می کند و سؤال اصلی این است که در وضعیت هژمونی فرهنگی امروز جهانی، آیا باب گفتگو می تواند گشوده باشد؛ یکی از شرایط گفت و گو در هر چیزی طبیعی و همسان بودن محیط و حسن نیت و نیاز طرفین است. در دنیایی که دولت ها بر زندگی مردم حاکم هستند، و سازمان های فرهنگی، اداری، اقتصادی و سیاسی همانند دولت ها در محور قدرت گرایی اند، خوش بینی در این مورد آرزویی بیش نیست. به خصوص که در غرب و به ویژه آمریکا برخی از تئوریسین ها از برخورد تمدن ها سخن می گویند و هم اکنون برخی در غرب براین عقیده



هستند که فقط یک تمدن در دنیا باقی مانده و آن تمدن غرب است و آنان به احیای سایر تمدن‌ها اعتقاد ندارند.

رشد و نمو سازمان‌های غیردولتی در سطح بین‌المللی نمی‌تواند پایه‌ی استقرار یک جامعه مدنی در سطح جهانی باشد؛ زیرا اغلب این سازمان‌ها اهداف ملی و دیدگاه‌های فرهنگی خود را ترویج می‌کنند و به تنهایی نمی‌توانند یک فضای مستقل جهانی که وجود ندارد، ایجاد کنند. زیرساخت مستقیم اقتصاد سرمایه‌داری که بر نظام کنونی جهان حکم فرماست، سیستمی است که بر مبنای برد و باخت عمل می‌کند و برای رسیدن به این هدف تا می‌تواند تلاش می‌کند که نهادها و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی را چه از جنبه کار و چه از جنبه سرمایه‌کنترل و تحت نظر خود درآورد.

جامعه مدنی در عمل و تجربه

در بحث مربوط به جامعه مدنی بسیاری از نویسندگان معاصر غرب، جنبش‌های اجتماعی ملی و سازمان‌های وابسته‌ی آن را از موضوع خود جامعه مدنی جدا نگه می‌دارند. از سویی برخی از نظریه‌پردازان جامعه مدنی این گونه فعالیت‌های اجتماعی ملی را جزئی از ثروت و سرمایه اجتماعی دانسته، معتقدند که جنبش‌های ملی و محلی مربوط به محافظت محیط زیست، حقوق زنان، اقلیت‌های مختلف مذهبی و فرهنگی، مبارزه با خشونت‌گرایی و اختلاف و ترویج صلح در جامعه، ساختارهای جدیدی از جامعه مدنی را تشکیل می‌دهد.

در این که وجود این گونه سازمان‌ها موجب وسعت گفتمان عمومی جامعه گذشته مسائل اجتماعی را در دستور روز جامعه قرار می‌دهد، شکی نیست. انتقاد اصلی در تحلیل این چنین سازمان‌هایی در چارچوب جامعه مدنی این است که در مرحله اول سازمان‌ها و جنبش‌های ملی تشکیلات عمومی مانندی هستند که علاقه‌ی فوق‌العاده در تصمیم‌گیری امور ملی داشته، بدین ترتیب از اصل، سازمان‌های آن‌ها مردم سالارانه و دموکراتیک نمی‌باشد و دیگر این که رهبری چنین جنبش‌ها بی‌اغلب با

نخبگان حاکم بر جامعه یعنی افراد سفید پوست اروپایی نژاد می باشند که در اصل دیدگاه های فرهنگی و اجتماعی آن ها یکسان با تعصبات ویژه ای همراه می باشد. مطالعات و پژوهش های جدید در آمریکا نشان می دهد که از نظر مردم بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه مانند فقر، جنایت، ناامنی، خشونت، تقلیل و نزول سازمان ها و واحدهای خانواده، انجمن های محلی، مراکز عبادت و کلیساها به طور کلی به علاقه افراد در مشارکت در این گونه اجتماعات موبط می شود. از نظر مردم ریشه این مشکلات مادی نیست بلکه معنوی است. شاخص این بیماری اجتماعی بر طبق نتیجه گیری این مطالعات، پایین بودن اعتماد افراد به یکدیگر و به سازمان های دولتی و غیردولتی است.

یک سنجش ملی در سال ۱۹۹۶ در آمریکا نشان داد که فقط ۳۵ درصد از شهروندان این کشور معتقدند که می توان به افرادی غیر از خود در جامعه اعتماد داشته باشند، در حالی که این نسبت در سال ۱۹۶۴ در حدود ۵۶ درصد بوده است. در ده سال اخیر کتاب های مربوط به پرهیزگاری، پاکدامنی، فضیلت و عادات پسندیده تجارت سودآوری در آمریکا شده است؛ زیرا این گونه صفات در جامعه مدنی آمریکا رو به افول و کاهش است.

در بیست سال بین ۱۹۹۴-۱۹۷۴ عضویت مردم در سازمان ها و تشکیلات مدنی مانند مدارس، دانشگاه ها، انجمن های ادبی و هنری، اصناف حرفه ای، فرهنگیان و ... ۱۰ درصد کاهش یافته است.

فعالیت های دسته جمعی همیشه یکی از شرایط اساسی در ارتباطات چهره به چهره میان فردی بوده و جامعه شناسان آن را یکی از مهم ترین عوامل سازندگی در جامعه مدنی می دانند.

مطالعات و تحقیقات چند دهه گذشته نشان می دهد که در ممالک غربی به علت اشتغال مردم با دستگاه های خودکار فعالیت جمعی از هر نوع کاهش یافته است.